

Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

Feminism Movement Analysis and Its Alignment with Women's Rights: Contradictions and Similarities at the Intersection of Islamic and Feminist Thought

جریان شناسی فمینیسم و تطابق آن با حقوق زنان؛ تضادها و تشابه‌ها در تلاقی اندیشه‌های اسلامی و فمینیستی

1. Razieh Moafi: PhD student, Department of Religions and Mysticism, Faculty of Law and Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran
2. Gholamreza Awani: Professor, Department of Islamic Philosophy, Iranian Research Institute of Wisdom and Philosophy, Tehran, Iran
3. Masoud Ahmadi Afzadi*: Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: masoodahmadiafzadi@gmail.com)
4. Seyyed Hassan Hosseini: Professor, Department of Philosophy, Sharif University of Technology, Tehran, Iran

۱. راضیه معافی: دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان، دانشکده حقوق و الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
۲. غلامرضا اعوانی: استاد، گروه فلسفه اسلامی، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران
۳. مسعود احمدی افزادی*: استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (پست الکترونیک: masoodahmadiafzadi@gmail.com)
۴. سید حسن حسینی: استاد، گروه فلسفه، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران

Abstract

چکیده

Feminism, as a social movement and philosophical theory, aims to improve women's status and achieve gender equality. In Iran and other Islamic societies, feminism aligns with Islamic thought in certain aspects while conflicting in others. This article examines the contradictions and similarities between the feminist movement and women's rights in their intersection with Islamic thought. Utilizing an analytical-descriptive approach and library-based research methodology, the article explores the subject in detail. The similarities between these two movements include gender equality, social justice, and the affirmation of women's rights. However, significant differences exist in theoretical frameworks and perspectives on issues such as family and gender rights. Western feminism is grounded in liberal and socialist philosophies, whereas Islamic feminism is based on Islamic teachings and religious sources. Furthermore, while Western feminism seeks to alter family structures and promote women's independence, Islamic feminism emphasizes preserving family structures and enhancing women's roles within them. Ultimately, the article critiques feminist perspectives, demonstrating that both movements aim for gender equality and improving women's conditions, but differ significantly in their theoretical frameworks and approaches to specific issues. These contradictions and similarities highlight the diversity and complexity of feminist movements and underscore the need for dialogue and collaboration among these movements to achieve shared goals.

Keywords: *Feminism, women's rights, Islam, equality, gender.*



How to cite: Moafi, R., Awani, G., Ahmadi Afzadi, M., & Hosseini, S. H. (2024). Feminism Movement Analysis and Its Alignment with Women's Rights: Contradictions and Similarities at the Intersection of Islamic and Feminist Thought. *Islamic Knowledge and Insight*, 2(1), 105-121.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2024

Revise Date: 18 May 2024

Accept Date: 15 June 2024

Publish Date: 21 June 2024

فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی و نظریه فلسفی به دنبال بهبود وضعیت زنان و دستیابی به برابری جنسیتی است. در ایران و جوامع اسلامی، فمینیسم با اندیشه‌های اسلامی در برخی موارد هم‌خوانی و در برخی موارد تضاد دارد. این مقاله به بررسی تضادها و تشابه‌های جریان شناسی فمینیسم و حقوق زنان در تلاقی با اندیشه‌های اسلامی می‌پردازد با این رویکرد به صورت تحلیلی – توصیفی و به صورت کتابخانه‌ای به بررسی موضوع مورد اشاره خواهیم پرداخت. تشابه‌های این دو جریان شامل برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی و تأیید حقوق زنان است. اما در چارچوب نظری و نگرش به برخی مسائل مانند خانواده و حقوق جنسیتی، تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. فمینیسم غربی بر اساس فلسفه‌های لیبرال و سوسیالیستی است، در حالی که فمینیسم اسلامی بر اساس آموزه‌های اسلامی و منابع دینی است. همچنین، فمینیسم غربی به دنبال تغییر ساختارهای خانواده و تقویت استقلال زنان است، در حالی که فمینیسم اسلامی به دنبال حفظ ساختارهای خانواده و تقویت نقش زنان در این ساختارها است. در نهایت، مقاله به نقد دیدگاه‌های فمینیستی می‌پردازد و نشان می‌دهد که هر دو جریان به دنبال دستیابی به برابری جنسیتی و بهبود وضعیت زنان هستند، اما در چارچوب نظری و نگرش به برخی مسائل تفاوت‌های قابل توجهی دارند. این تضادها و تشابه‌ها نشان‌دهنده تنوع و پیچیدگی جنبش‌های فمینیستی و نیاز به دیالوگ و هم‌فکری بین این جریانات برای دستیابی به اهداف مشترک است.

کلیدواژه‌ها: فمینیسم، حقوق زن، اسلام، برابری، جنسیت.

شیوه استناددهی: محمدی زائر، سارا، انجم شعاع، زهرا، سلاجقه، سنجر، نظری، اکبر، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۳). جریان شناسی فمینیسم و تطابق آن با حقوق زنان؛ تضادها و تشابه‌ها در تلاقی اندیشه‌های اسلامی و فمینیستی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۲(۱)، ۱۰۵-۱۲۱.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۶ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۶ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۳۱ خرداد ۱۴۰۳

مقدمه

مسائل مرتبط با زنان از گذشته‌های دور همواره مورد توجه متفکران و سیاستمداران جوامع بوده و در طول تاریخ، چه در حوزه نظری و چه در عمل، فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است. امروزه نیز یکی از موضوعات مهم در ایران که اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده و محل بحث‌ها و نظریه‌پردازی‌های گوناگون قرار گرفته، مسئله زنان و خانواده است. در حال حاضر، جامعه ایران با دو رویکرد کلی و متمایز به مسائل زنان مواجه است که هر یک تفسیرها و تحلیل‌های گوناگونی از مشکلات و چالش‌های مربوط به زنان ارائه می‌دهند. یکی از این رویکردها متعلق به جریان حمایت از حقوق زنان است؛ جریانی که تحت تأثیر جنبش‌های اجتماعی فمینیستی، در واکنش به نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی که در غرب علیه زنان وجود داشت، شکل گرفته است و در داخل کشور نیز به گرایش‌ها و شاخه‌های مختلف تقسیم می‌شود. جریان فمینیستی در ایران را می‌توان در سه دسته اصلی شامل فمینیسم رادیکال، فمینیسم لیبرال و فمینیسم اسلام‌گرا طبقه‌بندی کرد، که هر کدام ویژگی‌ها، دیدگاه‌های ایدئولوژیک و فعالیت‌های خاص خود را دارا هستند.

جنبش‌های فمینیستی و نهضت دفاع از حقوق زنان در ایران، پدیده‌ای نسبتاً جدید و مربوط به قرن اخیر است که به‌ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی و در دوره کنونی، فعالیت‌های خود را با شدت بیشتری ادامه داده‌اند. در این میان، برخی از فمینیست‌های ایرانی تلاش می‌کنند مسائل و چالش‌هایی را که از دیدگاهشان به‌عنوان مشکلات جامعه زنان شناخته می‌شوند، از طریق مبارزات اجتماعی و سیاسی پیگیری کنند و در همین راستا برای تحقق حقوق زنان ایرانی قدم بردارند. در این مرحله، گفتمان فمینیستی بیشتر گرایش‌های لیبرالی دارد به

همین دلیل، این جنبش تحت تأثیر گفتمان مدرن، بر مفاهیمی همچون خردگرایی، اومانیزم، فردیت، برابری و آزادی تأکید می‌کند. این تأکید موجب شده است که جنبش زنان ارتباطی مفهومی با جنبش لغو برده‌داری پیدا کند؛ چراکه لغو برده‌داری نیز با تکیه بر ارزش‌های لیبرال به دنبال تأکید بر حقوق برابر برای سیاه‌پوستان بود. نکته جالب توجه اینکه فردریک داگلاس، یکی از رهبران برجسته سیاه‌پوست در جنبش لغو بردگی، بر این باور بود که مفاهیم برابری و آزادی باید به زنان نیز تسری یابد. بر همین اساس، او معتقد بود که زنان نیز باید از تمامی حقوق سیاسی مردان برخوردار باشند (Moshirzadeh, 2009).

همانگونه که به دلیل تنوع گرایش‌ها و نگرش‌ها، ارائه تعریفی جامع از فمینیسم مشکل است، عرضه تعریفی نیز اگر ناممکن نباشد، به‌شدت دشوار است. گروهی، چه دین مدار و چه سکولار فمینیسم اسلامی همه جانبه از این ترکیب واژگان و این رویکرد را متناقض میدانند. از یک طرف فمینیست‌هایی که معتقدند قوانین موجود درباره زنان حاصل دسیسه‌های تاریخی مردان است و باید به‌نفع زنان واژگونه شود، و از طرف دیگر، مسلمانانی که معتقدند آنچه درباره زنان در منابع دینی آمده کلام خداوند و ناموس هستی است که تغییرناپذیر است و هرگونه تغییر در آن‌ها عصیان در برابر خداوند و به بیراهه رفتن است (Khamenei, 2022).

البته این نکته را باید برجسته نمود که میان فرقه‌های فقهی و کلامی اسلامی تفاوت‌های بنیادین وجود دارد و نمیتوان همه را یکسره مخالف نوگرایی دانست. بسته بودن باب اجتهاد در فرقه‌های اهل سنت و رویگردانی مفتیان و سیاستمداران این کشورها از خوانش عقلانی از دین را نمی‌توان همسان با فقه و کلام امامیه که از ابتدا بنا بر تفسیر

How to cite: Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2024). Epistemology of Faith and Doubt in Islamic Philosophy and Its Impact on Individual Life. *Islamic Knowledge and Insight*, 1(1), 66-76.

شیوه استناددهی: محمدی زائر، سارا، انجم شعاع، زهرا، سلاجقه، سنجر، نظری، اکبر، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۳). معرفت‌شناسی ایمان و شک در فلسفه اسلامی و تأثیر آن بر زندگی فردی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۱(۱)، ۶۶-۷۶.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

Submit Date:

Revise Date:

Accept Date:

Publish Date:

تاریخ ارسال:

تاریخ بازنگری:

تاریخ پذیرش:

تاریخ چاپ:

عقلانی و تأویل متون مقدس نهاده و باب اجتهاد را نبسته بلکه مجتهدان را بر صدر نشانده، شمرد. به هر روی، امکان فمینیسم اسلامی برای تعداد زیادی از نواندیشان دینی فراهم است. معتقدان به این امکان، دو گروه اند:

گروه اول دل در گرو دستاوردهای غربی دارند و تلاش می کنند حتی المقدور آن را در اینسو نیز پیاده کنند. آن ها از اسلام و مفاهیم اسلامی به عنوان یک راهبرد بهره میگیرند اما در حقیقت، سودای مقابله با اصول لگرای در کشورهای اسلامی را در سر دارند. در جوامع اسلامی، مفاهیم فمینیستی، آن گونه که در کشورهای غربی رواج دارد، قابل پذیرش نیست، بنابراین میطلبد که تعدیل و تلطیف شوند تا به ذهن مردمان این جوامع نزدیک شوند و از این راه بتوان راه رواج آن ها و فعالیت برای ترویج آن ها را هموار کرد و مقابله با اصول لگرای اسلامی را توجیه نمود. گروه دوم دل در گرو سنت دارند اما در مواجهه با ظواهر فناورانه غربی و کاستی جوامع اسلامی، راه برون رفت و پیشرفت را در تشبه به غرب و تفکرات نوپدید غربی میبینند. آن ها از یکسو پیوند درونی با دین دارند و از سوی دیگر، فرهنگ مدرن و دستاوردهای آن، به ویژه آنچه زندگی بشر را آسانتر نموده است، به عنوان محصول عقل بشری، برایشان جذاب است، بنابراین سنجش اصطلاحات دین ی با ترازوی فرهنگ مدرن را ضروری میدانند. آن ها با بهره گیری از مفاهیم مدرن درصدد ارتقای جوامع اسلامی و احیای دین هستند (Helvaei Niyasar & Nasehi, 2016).

برخی دیگر از پژوهشگران، موافقان فمینیسم اسلامی را به دو گروه تاکتیک محور و استراتژیک محور تقسیم میکند. تاکتیک محورها در تلاش اند از قابلیت ها و امکانات مفاهیم اسلامی برای بهبود شرایط زنان، البته با خوانش مدرن خود، بهره ببرند، درحالی که استراتژی محورها معتقدند حقوق و آزادی واقعی زنان در ذات اسلام هست و تنها فمینیسم اسلامی در نسبت با دیگر گرایشهای فمینیسم است که میتواند حقوق واقعی زنان را احیا نماید. او استراتژی محورها را نیز به سه دسته تقسیم کرده و چهره های شاخص هر دسته را برشمرده است

(Karami & Mahboobi Shariatpanahi, 2013). کرمی

خود از مخالفان امکان فمینیسم اسلامی است. فمینیسم اسلامی در تلاش است تا با تلفیق مفاهیم اسلامی و فمینیستی، به برابری جنسیتی و تحقق عدالت اجتماعی دست یابد. این جریان فکری، با استناد به اصل برابری انسان ها در اسلام، سعی می کند از طریق ارائه تفاسیر نوین از متون دینی، حقوق و جایگاه زنان را در چارچوب اسلام تقویت کند. از دیدگاه فمینیست های مسلمان، قرآن و سنت نبوی همواره بر اصل برابری بشریت تأکید دارند و هرگونه تبعیض جنسیتی و سلطه مردانه رانفی می کنند. این گروه اذعان دارند که هرچند تعالیم اسلامی نسبت به بسیاری از ادیان و مکاتب فکری، پیشرفت های مهمی در حوزه حقوق زنان داشته است، اما همچنان نفوذ فرهنگ مردسالارانه در جهان اسلام وجود دارد. آن ها معتقدند که این سلطه گری نتیجه تلفیق تفاسیر و فقه اسلامی با فرهنگ اجتماعی مردانه دوره های گذشته است. همچنین، اختلافات در برداشت و تفسیر آیات قرآن نیز به دلیل پیش فرض های ذهنی، منافع، تمایلات و تجربیات فردی افراد، باعث شکل گیری تنوع تفاسیر گذشته و گشودگی امکان تفاسیر جدید می شود (Abi & Zinsser, 1996). بر این اساس، فمینیست های مسلمان با تأکید بر این تفاوت ها، تلاش می کنند از متون مذهبی خوانش هایی ارائه دهند که منجر به برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی شود. در کل، فمینیسم اسلامی نوعی رویکرد فمینیستی است که از دل آموزه های اسلامی به مسائل زنان می پردازد و در جهت احقاق حقوق آنان گام برمی دارد. محور تفکر این جریان بازگشت به اصول شریعت اسلامی و ارائه خوانش های جدید از آن ها برای دستیابی به حقوق زنان است. فمینیست های مسلمان با تأکید بر الهام گیری از قرآن، تصریح می کنند که قصد ندارند از چارچوب دین فراتر روند. بلکه هدف آن ها بازخوانی آموزه های اسلامی به گونه ای است که با فرهنگ مدرن هماهنگ باشد (Basili, 2006).

۱. اسلام و تفاوت های جنسی

اصطلاحات تساوی، عدالت و برابری بر حسب رویکردهای مختلف علمی از قبیل؛ سیاست، اخلاق، اقتصاد و...، معانی مختلفی پیدا می‌کنند. آنچه در این نوشتار مورد نظر است، بررسی این واژگان در حوزه مباحث زنان است. در این حوزه این اصطلاحات هم از حیث معناشناختی و هم از حیث معرفت‌شناختی قابل بحث است که در اینجا رویکرد دوم دنبال می‌شود.

هرگونه برداشت از مفاهیمی چون تساوی، عدالت، و برابری جنسیتی به دیدگاه انسان‌شناختی موجود وابسته است. تفسیر این مفاهیم به نوع جهان‌بینی انتخاب‌شده بستگی دارد. از جمله عوامل تأثیرگذار در فهم این واژگان، توجه به مفهوم «جنسیت» است که نقش مهمی در تعریف تساوی و عدالت ایفا می‌کند. سؤال اصلی این است که آیا با وجود تفاوت‌های جنسی میان زن و مرد، امکان تحقق تساوی میان آن‌ها وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده که دو رویکرد برجسته آن عبارت‌اند از

۱) جنسیت تأثیری بر اصل انسانیت ندارد؛ یعنی باعث نقص یا کمال، یا ضعف یا قوت در انسان بودن نمی‌شود. با این حال، جنسیت می‌تواند در حقوق و قوانین مؤثر بوده و تفاوت‌هایی حقوقی ایجاد کند

۲) جنسیت نه تنها بر اصل انسانیت، بلکه بر مسائل حقوقی نیز تأثیری ندارد. رویکرد اول عموماً در چهارچوب جهان‌بینی الهی مطرح می‌شود و رویکرد دوم در چهارچوب جهان‌بینی غیرالهی پیگیری می‌گردد. بنابراین معنا و تفسیر این مفاهیم بر اساس نوع جهان‌بینی متفاوت است و حتی میان افرادی که جهان‌بینی یکسانی دارند نیز، به دلیل تفاوت در روش‌شناسی، پیش‌فرض‌ها، و برداشت‌ها، اختلاف‌نظرهایی درباره تفسیر این مفاهیم دیده می‌شود. در این متن تلاش خواهد شد تا دیدگاه برخی متفکران بررسی شود و تفاوت ناشی از این رویکردها در تفسیر واژگان مذکور آشکار گردد (Beauvoir, 2000).

با وجود اختلافات موجود، تمامی نظریات اسلامی در قالبی مشترک و یکپارچه جای می‌گیرند. به بیان دیگر، مجموعه‌ای از مبانی اصولی وجود دارد که پذیرش هر نظریه مستلزم پایبندی به آن‌هاست و تجاوز یا تخطی از این مرزها امکان‌پذیر نیست. از این رو، تفاوت دیدگاه میان متفکران اسلامی به اختلافات درون‌گروهی مربوط است، نه خارج از چارچوب کلی مفاهیم اسلامی. در این نوشتار تلاش می‌شود به برخی از مهم‌ترین این اصول، با تمرکز بر فلسفه تفاوت جنسی از منظر اسلام، پرداخته شود. این موضوع در میان فمینیست‌ها نیز به چشم می‌خورد؛ با وجود اختلاف نظر درباره نحوه و حدود برابری جنسی، تفسیر عدالت و برابری، و انتخاب رویکردهای مختلف برای دستیابی عملی به این مفاهیم، همگی تحت تأثیر یک روح مشترک قرار دارند. این همبستگی کلی است که معنا و مفهوم تمام این تفاوت‌ها را شکل می‌دهد. در این نوشتار قصد بر این است که پس از بیان دو دیدگاه عمده فمینیست‌ها در زمینه برابری جنسی، به برخی از اصول مشترک حاکم بر آن‌ها اشاره شود (Sarraf, 2012).

بر اساس براهین فلسفی، زن یا مرد بودن در ماهیت اصلی انسان بودن، تغییری ایجاد نمی‌کند. به بیان دیگر، صرف زن یا مرد بودن، تأثیری در میزان انسانیت افراد ندارد. دلیل این امر آن است که جنسیت یک ویژگی عرضی به شمار می‌رود که بر جوهر ذات انسان عارض می‌شود و نه یک ویژگی ذاتی که تفاوتی در ماهیت اصلی ایجاد کند. یکی از دلایل مطرح‌شده در این زمینه، برهان ابن‌سینا است. او در کتاب شفا چنین استدلال می‌کند که زن یا مرد بودن تنها بر چگونگی عملکرد ابزارهای تولیدمثل تأثیر می‌گذارد، در حالی که این امر یک ویژگی عرضی است که پس از تحقق زندگی و هویت فردی حاصل می‌شود. از این رو، چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی جزو صفات بنیادی و ذات انسان محسوب نمی‌شوند، همان‌گونه که تفاوت رنگ پوست در حیوانات یا انسان‌ها، صفتی ذاتی نیست. بر اساس این دیدگاه، جنسیت به‌عنوان یکی از ویژگی‌های عرضی مانند رنگ پوست در نظر گرفته می‌شود و عنصری خارج از ماهیت ذات

انسان است که زن و مرد را به دو گروه تقسیم می‌کند. اما پرسش اصلی اینجا این است که آیا این تفاوت‌ها به نحوی هستند که بتوانند منجر به تفاوت‌هایی در حقوق میان این دو گروه شوند؟

جواب به این سؤال از دو صورت خارج نیست: بر طبق وجه اول فرض بر این است که این تفاوت به حدی نیست که منجر به تمایز حقوقی گردد؛ همچنان که میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان از حیث رنگ تمایز وجود دارد و این تفاوت به گونه‌ای نمی‌باشد که اختلاف حقوقی از آن حاصل گردد؛ تفاوت جنسیتی نیز در زن و مرد منجر به تفاوت حقوقی نمی‌شود، بنابراین اگر هم در جوامع، تفاوت حقوقی مشاهده می‌گردد، این تفاوت یک امر غیرطبیعی و ناشی از اوضاع فرهنگی، اجتماعی و... است. اما بنا بر وجه دوم، فرض بر این است که تفاوت جنسی میان زن و مرد به حدی می‌باشد که منجر به تفاوت حقوقی می‌شود. بنابراین تفاوت حقوقی، بر تفاوت طبیعی میان آن دو، یعنی بر طبق «حقوق طبیعی» مبتنی می‌باشد (Jagger, 1999).

اختیار کردن هر یک از دو رویکرد، مبتنی بر این است که محدوده تفاوت صنفی ناشی از جنسیت تا چه حد بدانیم و محدوده تفاوت بستگی بر این دارد که منشأ آن را چه چیز بدانیم. اگر منشأ تفاوت میان زن و مرد، امر ذاتی یا امر عرضی که همیشه همراه با ذات است (عرض لازم) شمرده شود، در این صورت این تفاوت دائمی و همیشگی خواهد بود. به عنوان مثال، اگر منشأ تفاوت میان زن و مرد یک امر فطری فرض شود یا زن و مرد به لحاظ جسمی و روحی کاملاً دو موجود متمایز از یکدیگر تصور شوند، در این صورت تفاوت آن‌ها همیشگی خواهد بود، در نتیجه اختلاف حقوقی میان آن دو نیز یک امر دائمی خواهد بود. اما اگر منشأ تفاوت میان آن‌ها، امری خارج از ذات فرض شود، یعنی به مثابه یک امر عرضی (عرض مفارق) که به سبب شرایط و موقعیت خاصی همراه با ذات گشته است، فرض شود؛ در این صورت این تفاوت همیشگی نخواهد بود، بلکه این تفاوت تا زمانی خواهد بود که آن شرایط خاص وجود داشته باشد و گر نه در غیر از آن شرایط، تفاوت بین زن و مرد موجود نخواهد بود. به عنوان مثال، اگر منشأ اختلاف میان زن و مرد منوط

به عوامل اجتماعی، فرهنگی و شرایط اقلیمی و جغرافیایی فرض شود؛ با برطرف شدن این عوامل، انگیزه اختلاف میان زن و مرد نیز برطرف خواهد شد. در این صورت اختلاف حقوقی، موقتی خواهد بود و تا زمانی این تفاوت ادامه خواهد داشت که این شرایط نابرابر وجود داشته باشد، در غیر آن صورت به تساوی حقوقی منجر خواهد شد (Mehrizi, 2003).

اگر منشأ تفاوت‌ها متنوع باشد، به این معنا که بخشی از تفاوت‌ها ناشی از جنسیت و بخشی دیگر مرتبط با عوامل و شرایط بیرونی باشد، در این صورت بازه زمانی تفاوت‌های حقوقی بسته به نوع تفاوت یکسان نخواهد بود. تفاوت‌های حقوقی که از جنسیت ناشی می‌شوند، دائمی و پایدار خواهند بود، اما آن دسته از تفاوت‌هایی که تحت تأثیر شرایط زمان و مکان هستند، موقتی خواهند بود. براساس هر یک از این دیدگاه‌ها، مفهوم عدالت نیز به گونه‌ای خاص تعریف می‌شود. مطابق با دیدگاه اول، عدالت در پذیرش تفاوت‌های حقوقی معنا می‌شود، اما بر اساس دیدگاه دوم، تا زمانی که نابرابری‌های مرتبط با شرایط زمانی و مکانی ادامه داشته باشد، عدالت مستلزم وجود تفاوت‌های حقوقی است. در غیر این صورت، برابری حقوقی ضرورت پیدا می‌کند. دیدگاه سوم نیز ترکیبی از دو نگاه پیشین را ارائه می‌دهد.

در این نوشتار سعی می‌شود با نگاهی کوتاه به نظرات برخی از صاحب‌نظران اسلامی، آرای آنان در باب عدالت با توجه به محدوده اختلاف تبیین گردد.

الف) دیدگاه دائمی بودن تفاوت‌ها

بر اساس این دیدگاه، زن و مرد از نظر تکوینی تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارند. به عبارت دیگر، این دو جنس از لحاظ زیستی، روانی و احساسی ویژگی‌های متفاوتی دارند. برای مثال، مردها به طور متوسط جثه‌ای درشت‌تر داشته، در حالی که زنان معمولاً کوچک‌اندام‌تر هستند. رشد بدنی در زنان سریع‌تر رخ می‌دهد، اما مردان با سرعتی آهسته‌تر پیش می‌روند. همچنین، از نظر روانی، احساسات زن عموماً قوی‌تر و جوشان‌تر است، به طوری که در

موضوعات مورد علاقه‌اش به سرعت تحت تأثیر احساسات خود قرار می‌گیرد. این تفاوت‌ها جنبه‌های دیگری نیز دارد. بر همین اساس، به دلیل این تفاوت‌های طبیعی، نمی‌توان برای زن و مرد حقوقی کاملاً یکسان در نظر گرفت. استاد مطهری در این باره اشاره می‌کند که از دیدگاه اسلام مسئله برابری زن و مرد در انسانیت مطرح نیست، چرا که هر دو انسان بوده و از حقوق انسانی برابر بهره‌مند هستند. اما نکته مهم اینجاست که زن و مرد به دلیل وجود تفاوت‌های طبیعی و زیستی، در بسیاری از جنبه‌ها مشابه یکدیگر نیستند. خلقت و طبیعت تمایزاتی را در میان آن‌ها قرار داده که نتیجه آن لزوم تفاوت در برخی حقوق، وظایف و مجازات‌هاست (Motahhari, 1974).

جنسیت عاملی است که مردان و زنان را به دو دسته از یک نوع واحد تقسیم می‌کند. بر این اساس، تفاوت‌ها و تمایزات میان آن‌ها نتیجه طبیعی جنسیتشان بوده و به همین دلیل تفاوت حقوقی میان آن‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است. به عبارتی، بر اساس مقتضیات طبیعی جنسیت، این تفاوت‌ها دائمی و همیشگی هستند و در نتیجه، حقوق طبیعی میان آن‌ها نیز تفاوت خواهد داشت. حقوق طبیعی وابسته به هدفمندی طبیعت است و بر این اساس، در وجود هر موجودی استعداد‌های خاصی نهاده شده که متناسب با حق و استحقاق طبیعی او است. برای تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آن‌ها نیاز است تا به قوانین خلقت و آفرینش رجوع کنیم (Motahhari, 1974).

به بیان دیگر، هر استعداد طبیعی، سندی برای اثبات یک حق طبیعی محسوب می‌شود. این حق طبیعی الزام می‌کند که میان زن و مرد تناسب حقوقی برقرار شود، نه لزوماً تشابه حقوقی. بنابراین اگر زن بخواهد حقوقی برابر با مرد داشته باشد و به سعادت‌ی مشابه او دست یابد، باید از مشابَهت حقوقی فاصله بگیرد و پذیرای حقوقی گردد که مطابق با طبیعت و ویژگی‌های خودش تنظیم شده باشد، همچنان که برای مرد نیز حقوقی متناسب با او در نظر گرفته می‌شود. استاد

مطهری در تبیین این مفهوم توضیح داده‌اند که تساوی حقوق به معنای تشابه حقوق نیست. تساوی به معنای برابری است اما تشابه به یکنواختی دلالت دارد. مثلاً یک پدر ممکن است ثروت خود را به طور مساوی میان فرزندانش تقسیم کند، اما این تقسیم‌بندی لزوماً به شیوه‌ای یکسان انجام نمی‌شود. او ممکن است بسته به استعدادها و علایق هر فرزند، بخشی از ثروت خود را به طور متناسب اختصاص دهد؛ برای یک فرزند تجارتخانه، برای دیگری زمین کشاورزی، و برای دیگری مستغلات اجاری. اگرچه ارزش اموال تقسیم‌شده برابر است، اما نوع آن‌ها بسته به ویژگی‌های هر فرد متفاوت خواهد بود. به همین قیاس، اسلام حقوق یکنواختی میان زن و مرد قائل نیست اما امتیازدهی یا برتری یکی بر دیگری را نیز نمی‌پذیرد. اسلام اصل برابری انسان‌ها را میان زن و مرد نیز رعایت کرده است. مخالفت اسلام نه با تساوی حقوق بلکه با تشابه حقوق میان زن و مرد است (Motahhari, 1974).

نکته قابل تأمل این است که استاد مطهری نه مشخص کرده‌اند که تفاوت‌های تکوینی تا چه حد می‌توانند باعث نابرابری در حقوق شوند و نه روشن ساخته‌اند کدام یک از این تفاوت‌ها ناشی از عوامل فیزیکی و جنسی زن و مرد بوده و کدام یک نتیجه عوامل تاریخی و اجتماعی است. در مقابل این دیدگاه، این استدلال مطرح می‌شود که نادیده گرفتن قابلیت‌های گوناگون افراد برابر با بی‌عدالتی است؛ به این معنا که پذیرش رویکرد برابری مطلق، می‌تواند به نوعی ظلم جنسیتی علیه زنان تعبیر شود. بررسی دقیق این موضوع نیازمند تحلیل مفهوم عدالت است.^۱

۲. نقش جنسیت در برابری حقوق

به طور کلی نظریات فمینیست‌ها در رابطه با نقش جنسیت در مسائل حقوقی، شامل دو الگوی ذیل است:

۲-۱- الگوی تساوی

^۱ استاد مطهری خود متوجه این مطلب بوده و در کتاب «حقوق زن در اسلام» این مطلب را صرفاً در حد طرح موضوع بیان کرده است.

بر اساس این الگو، قانون لیبرال بهترین ابزار برای دفاع از حقوق و ارزش‌های زنان به نظر می‌رسد، اما علی‌رغم وجود اصول لیبرال، زنان همچنان شرایطی برابر با مردان ندارند و با آن‌ها مانند مردان رفتار نمی‌شود. دلیل این امر آن است که این اصول قادر به حمایت واقعی از مفاهیمی نظیر بی‌طرفی، عقلانیت، انصاف، آزادی و برابری در تعامل با زنان نیستند. به عبارتی، قوانین و حقوق لیبرالی معاصر زنان را هم‌سطح مردان تلقی نمی‌کنند. از این رو، ضروری است که این قوانین اصلاح شوند تا جنسیت، به‌عنوان عامل بی‌عدالتی اجتماعی، به رسمیت شناخته شود و حقوق مساوی، یا در موارد خاص حقوق ویژه متناسب با شرایط اجتماعی زنان، به شکلی واقعی و غیرصوری به آن‌ها اعطا گردد.

در این زمینه، می‌توان به پژوهش‌های انجام‌شده توسط ساش و ویلسون اشاره کرد. آن‌ها با گردآوری مجموعه‌ای از پرونده‌های اجتماعی و حقوقی نشان داده‌اند که قوانین به‌صورت نظام‌مند و با رویکردی مردانه عمل کرده‌اند. برای مثال، نظام قضایی با اتخاذ تصمیماتی یک‌جانبه، بیشتر به نفع مردان عمل کرده و موانعی برای ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی مانند شهروندی فعال، مشاغل مختلف، و به‌ویژه حوزه‌هایی چون پزشکی و حقوق برقرار نگه داشته است. تحقیقات دیگر نظیر پژوهش‌های اتکینز و هوگت نیز این نکته را برجسته کرده‌اند که قوانین، بر پایه فرض وابستگی زنان به مردان و تعریف نقش آنان بر اساس وظایف جنسی و خانه‌داری عمل کرده‌اند. از این رو، قوانین نه تنها از ارزش‌های اعلام‌شده خود مانند برابری و بی‌طرفی حمایت نمی‌کنند بلکه قابلیت انطباق کامل با اصول برابری برای زنان را نیز ندارند.

به طور کلی، در این تحقیقات دو هدف اساسی مورد تأکید قرار گرفته است: نخست، تلاش برای هماهنگی میان ارزش‌های لیبرال با قوانین لیبرالی در راستای تحقق برابری واقعی برای زنان؛ و دوم، ایجاد فشارهای سیاسی برای حذف تناقض میان ارزش‌های اعلام‌شده و نحوه عمل مجریان قانون در برخورد با زنان و فمینیست‌ها (Zibainejad, 2003). برای رسیدن به عدالت اجتماعی، بر این

باور بودند که برابری حقوقی کامل زنان با مردان، یکی از مهم‌ترین اقدامات است. اما بعدها خودشان این دیدگاه را مورد پرسش قرار دادند، زیرا دریافتند با وجود طرح برابری، بسیاری از زنان هنوز از حقوق کامل خود برخوردار نیستند. علت این امر این است که حقوق مساوی به تناسب جایگاه اجتماعی زنان نیست و به همین دلیل، نیاز به حقوق ویژه‌ای دارند که موقعیت اجتماعی خاص و متفاوت آن‌ها نسبت به مردان، به‌ویژه در عرصه حقوق مرتبط با تولید مثل و نهاد خانواده را به رسمیت بشناسد. با این حال، در تعیین اینکه چه زمانی حقوق ویژه مناسب‌تر از حقوق مساوی است، اختلاف نظرهایی بین آن‌ها وجود داشت و نظرات متعددی بیان شد. بنابراین، گروهی از فمینیست‌ها پیشنهاد دادند که گفتمان حقوقی گسترش یابد تا از این طریق بتوان به ایده‌های مشترک برای تعیین محورهای برابری دست یافت (Schilt & Lee, 2009).

۳. نکات قوت و ضعف تلاقی فمینیسم و اسلام در مورد برابری زنان و مردان

همان‌طور که بیان شد، فمینیست‌ها درباره دستیابی به حقوق زنان به یک توافق کلی نرسیده‌اند. هر گروه از آن‌ها تعریفی متفاوت از عدالت برای زنان دارد و نظریه‌های دیگر فمینیست‌ها را مغایر با عدالت می‌دانند. به عنوان مثال، طرفداران برابری کامل حقوقی میان زن و مرد ابتدا به این هدف توجه کردند، اما بعداً پی بردند که این رویکرد برای زنان مضر است و به حقوق آن‌ها لطمه می‌زند. به این نتیجه رسیدند که زنان در برخی موارد نیازمند حقوق ویژه‌ای هستند، اما در تعیین اینکه این حقوق در چه مواردی باید اعمال شود، میان خود هم‌نظر نبودند. همچنین طرح تغییر بعد از شکست طرح تساوی پیشنهاد شد و همان‌طور که گفته شد، میان بانیان طرح تغییر نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ آن‌ها علاوه بر انتقادهای درونی، از نقدهای خارجی نیز بی‌بهره نماندند (Aghdaei, 2017).

در الگوی تغییر، چه از نظر ساختاری و چه محتوایی، ارزش و اعتبار حقوق فمینیستی زیر سوال است، زیرا با وجودی که اغلب فمینیست‌ها

به دنبال تغییر مفاهیم و مبانی قانونی هستند، اما همچنان به نوعی حقوق قانونی پایبندند. بنابراین، حقوق فمینیستی همچنان این تصور را حفظ می‌کند که قانون جایگاه مناسبی برای حل منازعات اجتماعی است. این رویکرد برای همه اشکال حقوقی یکسان عمل می‌کند، در حالی که فمینیست‌ها نشان داده‌اند این راهبرد برای رسیدن به اهدافشان قابل اطمینان نیست. این نقد به‌عنوان یکی از انتقادات مخرب به الگوی برابری تلقی می‌شود (Aghdaei, 2017).

در میان این نظرات و دیدگاه‌های متضاد، کسی که بیشترین آسیب را می‌بیند زن است. هر کدام از این دیدگاه‌ها ادعای دفاع از حقوق زنان را دارند؛ برخی از این ادعاها همان زمان ارائه‌شان با اعتراض مواجه شدند و برخی دیگر به دلیل پیامدهای منفی کنار گذاشته شدند. بر این اساس، در چارچوب فمینیسم، مفهوم عدالت در ارتباط با مسائل زنان به شکل‌های مختلفی تفسیر می‌شود. یک تفسیر از عدالت به معنای برابری کامل حقوقی بین زن و مرد است، در حالی که تفسیر دیگر به رعایت حقوق ویژه زنان تأکید دارد و عدالت را به نظریه «تناسب» نزدیک‌تر می‌بیند تا نظریه برابری. این نسبی‌گرایی و نبود معیار مطلق، باعث عدم اعتماد در مرزهای فمینیسم می‌شود و پایه‌های آن را تضعیف می‌کند. این بی‌اعتمادی به‌ویژه زمانی افزایش می‌یابد که منشأ تئوری‌های فمینیسم مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً به نظریات نیچه، فیلسوف قرن نوزدهم که به «ضدزن» مشهور است، اشاره می‌شود.

نظریه تساوی به عنوان طرحی از سوی مردان برای کنترل زنان مطرح شده است. این نظریه به باورهای اشاره دارد که زنان به خاطر ویژگی‌های خاصی که دارند، دارای برتری و فضیلت طبیعی نسبت به مردان هستند. به عنوان مثال، توانایی زنان در زایمان و به دنیا آوردن کودکان را می‌توان به عنوان قدرتی آفرینشگرانه تلقی کرد، قدرتی که مردان به طور کلی فاقد آن هستند. همچنین در زمینه جنسی، مردان نسبت به زنان ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر هستند. زن با این توانایی‌های خود قادر است به مرد شکل و معنا بخشد و همزمان محدودیت مرد که ناتوانی او در شکل‌گیری به عنوان یک جسم

مستقل است را آشکار کند. این آگاهی از ویژگی‌های زنان باعث هراس مردان شده و آن‌ها را وادار کرده تا تلاش کنند زنان را مهار کنند و تحت کنترل خود درآورند (Karami & Mahboobi, 2013). مردان با استفاده از ایده‌های روشنگری سعی در سرکوب نیروی جنسی زنان دارند و به آن‌ها اجازه سخن گفتن می‌دهند تنها در صورتی که زن خود را شبیه به مرد سازد و از ویژگی‌های زنانه خود دور شود. این اقدام در واقع تاکتیکی برای کنترل و مهار زنان توسط مردان تلقی می‌شود.

۴. فلسفه برابری در فمینیسم

فمینیسم در محیطی رشد کرد که هرگونه اعتقاد به امر مطلق و فراتر از زمان و مکان به چالش کشیده شده بود. جایگزین شدن مفهوم انسان به جای خدا و ارزش‌گذاری انسانی به جای ارزش‌گذاری الهی منجر به وضعیتی شد که با ظهور فلسفه کانت، پذیرش هر نوع حقیقتی که خارج از انسان باشد، مورد تردید قرار گرفت. در نتیجه، دیگر نه تنها امر مطلق باقی ماند که شناسایی حقیقی با مطابقت آن معنا یابد و نه یک امر روحانی وجود داشت که آرزوها و اهداف انسان‌ها به آن معطوف شود. بر همین اساس، هیچ عینیتی فراتر از ساخته‌های ذهن انسان نیست؛ بلکه این افراد هستند که بر اساس افکار ذهنی خود که ناشی از عرف، مذهب و... است، مسائل را نسبت می‌دهند و از آن برداشت عینیت می‌کنند (Mirkhani, 2018).

بر اساس این دیدگاه، مطلق‌گرایی جای خود را به نسبی‌گرایی می‌دهد و تفسیر هر علم به مفسر آن وابسته می‌شود. یکی از این علوم، جامعه‌شناسی است که براساس این رویکرد تفسیر می‌شود: دیدگاه‌های جامعه‌شناسان همواره جانبدار هستند و همیشه از موضع خاصی به بررسی رویدادها می‌پردازند. نظریه‌ها، شیوه‌های درک رویدادها را شکل می‌دهند و نه نتیجه داده‌ها و اطلاعات هستند. بلکه برعکس، خود نظریه‌ها تعیین می‌کنند چه چیزی برای بررسی انتخاب شود و چه حوزه‌ای از تفسیر پذیرفته شود. برای مثال، نظریه‌هایی که نقش زن را طبیعی (و اجباراً محصول طبیعت او) می‌دانند، دامنه سوالات ممکن درباره زنان و پاسخ‌های محتمل به آن‌ها را مشخص

و محدود می‌کنند. اگر قبول کنیم که مراقبت زنان از کودکان در ذات آن‌ها است، دیگر نمی‌پرسیم چرا مردان این کار را نمی‌کنند. با پذیرش طبیعی بودن نقش زن، اگر زنان از ایفای نقش همسر یا مادر ناراضی باشند، باید بپذیریم که اشکالی دارند؛ مثلاً زیست‌شناختی به‌طور کامل زن نیستند یا روانی بیمارند.

طبق این رویکرد، جامعه‌شناسی تلاش دارد با استفاده از روش‌های علمی و تجربی، مفاهیم دقیق‌تری را ارائه دهد. یعنی می‌کوشد فراتر از باورهای معمول که اغلب فردگرایانه و یک‌جانبه هستند، برود و (Abbott & Wallace, 2001) تمامی این باورها را به عنوان «پیشداوری» زیر سوال ببرد تا با یافتن شواهدی آن‌ها را تأیید یا رد کند. با وجود اینکه این روش پایه‌ی علمی دارد، اما همچنان از قطعیت و اطمینان کامل برخوردار نیست، زیرا تحت تأثیر پیش‌فرض‌های کسانی است که این تجربه علمی را انجام می‌دهند. با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان فهمید چرا و چگونه فمینیسم در غرب شکل گرفت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، زنان اعتراضی را آغاز کردند که جامعه‌شناسی با زندگی و تجربیات آن‌ها همخوانی ندارد، زیرا تنها از دید مردان به جهان می‌نگرد. به عبارتی یکی از پیش‌فرض‌های موثر در تئوری‌های علمی، از جمله جامعه‌شناسی، مسئله «جنسیت» است. از آنجا که تسلط بر جامعه‌شناسی در دست مردان بود، جامعه‌شناسی نیز به نوعی مردمحور شده بود و در نتیجه آن‌ها تنها با نگرش مردانه به تحلیل مسائل می‌پرداختند و نمی‌توانستند مشکلات زنان را به درستی مطرح و حل کنند (Abbott & Wallace, 2001).

طبق این رویکرد، جامعه‌شناسی تلاش دارد با استفاده از روش‌های علمی و تجربی، مفاهیم دقیق‌تری را ارائه دهد. یعنی می‌کوشد فراتر از باورهای معمول که اغلب فردگرایانه و یک‌جانبه هستند، برود و تمامی این باورها را به عنوان «پیشداوری» زیر سوال ببرد تا با یافتن شواهدی آن‌ها را تأیید یا رد کند. با وجود اینکه این روش پایه‌ی علمی دارد، اما همچنان از قطعیت و اطمینان کامل برخوردار نیست،

زیرا تحت تأثیر پیش‌فرض‌های کسانی است که این تجربه علمی را انجام می‌دهند (Mill, 2000).

با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان فهمید چرا و چگونه فمینیسم در غرب شکل گرفت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، زنان اعتراضی را آغاز کردند که جامعه‌شناسی با زندگی و تجربیات آن‌ها همخوانی ندارد، زیرا تنها از دید مردان به جهان می‌نگرد. به عبارتی یکی از پیش‌فرض‌های موثر در تئوری‌های علمی، از جمله جامعه‌شناسی، مسئله «جنسیت» است. از آنجا که تسلط بر جامعه‌شناسی در دست مردان بود، جامعه‌شناسی نیز به نوعی مردمحور شده بود و در نتیجه آن‌ها تنها با نگرش مردانه به تحلیل مسائل می‌پرداختند و نمی‌توانستند مشکلات زنان را به درستی مطرح و حل کنند (Bostan, 2003). فمینیست‌های اسلامی به تأویل آیات قرآنی می‌پردازند تا متون دینی را با اعتقادات و دیدگاه‌های از پیش تعیین شده خود همسو کنند. در حالی که تفسیر آیات قرآنی و روایات بر اساس روش اجتهادی، تنها در چارچوب اصول عقیدتی و شرعی معتبر انجام می‌شود. همچنین ورود دین به عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی همواره از سوی خردمندان آگاه به دین بدون تردید پذیرفته شده است. با این حال، می‌توان ویژگی‌های اصلی این دیدگاه را در محورهای زیر بررسی کرد:

۴-۱- جدا انگاری دین داری و دین مداری

آنان به وضوح بیان می‌کنند که ایمان به دین لزوماً به معنای سلطه دین بر جنبه‌های اجتماعی انسان نیست. دین به ترسیم ارتباط بین خالق و مخلوق می‌پردازد و نباید محدوده دخالت دین به امور اجتماعی و تنظیم قوانین گسترش یابد. حکومت‌ها نباید تحت تأثیر دین یا مذهب خاصی باشند و حتی باید شهروندان را از تأثیرگذاری تمایلات مذهبی در مسائل سیاسی برحذر داشت. این اندیشه‌وران معتقدند که مصالح و مضرات در امور اجتماعی قابل شناسایی است. با اتکا به این باور، اقدام به وضع احکام و قوانین می‌کنند و اظهار می‌دارند که احکامی که در شرایط ویژه زمانی و مکانی جزیره‌العرب صادر شده بود و منافع خاص خود را داشت، در دنیای امروز قابل اجرا نیست.

پیروان این طرز تفکر، احکام ثابت اسلامی مانند تفاوت زن و مرد در ارث، دیه، پرداخت مهریه به زن، لزوم نفقه، و سرپرستی مرد در خانواده را زیر سؤال می‌برند.

۴-۱-۱- تشکیک در قواعد ثابت

از دیدگاه این گروه، دفاع از حقوق زنان نباید از یک الگوی ثابت پیروی کند؛ زیرا آن‌ها پذیرش قوانین ثابت بر اساس ویژگی‌های عمومی و جهانی را که از شرایط اجتماعی و تاریخی تأثیر نمی‌گیرد، نمی‌پذیرند و به همین دلیل وجود احکام ثابت را رد می‌کنند. آن‌ها اعتقاد دارند که باور به ناپایداری گوهر دین و جدایی آن از مسائل اجتماعی برای دستیابی به اهداف فمینیسم اسلامی ضروری و مکمل یکدیگر هستند. برخی طرفداران این نظریه، با ناکافی دانستن روش اجتهاد فقهی سنتی، اجتهاد مدرن و متناسب با پیشرفت‌های جهان غرب را به عنوان گزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر برای دفاع از حقوق زنان معرفی می‌کنند (Leggett, 2019).

۴-۱-۲- نگاه منفی به نقش زنان در خانواده

آنان با تعبیر سنتی از خانواده مذهبی، انتقاد خود را متوجه ساختار خانواده کرده و به دنبال برقراری تساوی در نقش‌ها، مشارکت مردان در فعالیت‌های خانگی، و رد سرپرستی مرد در خانواده هستند. البته از فمینیست‌های غربی نیز انتقاد می‌کنند که با تأکید بر فردگرایی افراطی، منافع جامعه و خانواده را به خطر می‌اندازند. بر این اساس، همجنس‌گرایی را به عنوان گرایشی انحرافی می‌دانند. در کشورهای اسلامی دیگر نیز، مشابه ایران، با این مسئله مواجه هستند. نویسندگان زن مصری نوال السعداوی و نویسنده مراکشی فاطمه مرنیسی از طرفداران این تفکر در کشورشان به شمار می‌روند. در عین حال، فمینیست‌های پست‌مدرنیسم اسلامی‌ها را متهم می‌کنند که خواهان توسعه حقوق زنان و برابری خواهی در چارچوب نظام اسلامی هستند. برخی نیز معتقدند که اسلام با حقوق و هویت زنان مخالف است و تفاسیر زن‌محورانه از متون اسلامی نمی‌تواند ماهیت زن‌ستیزانه آن را پنهان کند. گروهی از فمینیست‌های اسلامی، شامل ایرانیان خارج از کشور و تعدادی از زنان داخلی، معتقد به جدایی دین از سیاست

هستند. در حالی که گروهی دیگر با سابقه انقلابی و تمایلات دینی جدید، از حقوق زنان دفاع می‌کنند. فمینیست‌های اسلامی، فمینیسم غربی را به طور انتقادی بررسی می‌کنند. انتقاد اصلی آن‌ها بر تأکید بر خانواده، انتقاد از فردگرایی افراطی غربی‌ها، و اهمیت شرایط فرهنگی و منطقه‌ای زنان در هر کشور است که نشان می‌دهد راهبردهای یکسان برای همه زنان قابل ارائه نیست. به ویژه، آن‌ها به جای تغییر در مفهوم فمینیسم، به تغییرات اساسی در روش‌ها و راهبردها توجه دارند. به نظر برخی فمینیست‌های مسلمان، باید با استفاده از تجربیات گذشته، تلفیق و تطبیق خلاقانه و نقدآمیز نظریه‌ها را بر واقعیت‌های جامعه دنبال کرد (Mirkhani, 2018).

برخی فمینیسم اسلامی را به عنوان تلاشی برای دستیابی به مساوات و عدالت جنسی در چارچوب ارزش‌های اسلامی توصیف می‌کنند. هدف این جریان، دفاع از حقوق زنان در چهارچوب آموزه‌های دینی است. فمینیست‌های اسلامی اغلب خود را متدین و مؤمن به احکام شرعی می‌دانند و در عمل نیز در پی اجرای این احکام هستند (Michaut, 2022). با این حال، باید در صحت این دیدگاه‌ها با احتیاط نگریست. نظریه‌پردازان بر ضرورت تفکیک بین دین‌سالاری و دینداری تأکید دارند. آن‌ها دین را به عنوان مقوله‌ای ارزشمند می‌پذیرند که می‌تواند در رابطه بین خالق و مخلوق نقش داشته باشد، اما اعتقاد به دین را الزاماً معادل حاکمیت آن در امور اجتماعی نمی‌دانند. سکولاریسم، به عنوان جایگزینی برای دینداری، بر جدایی حوزه‌های دینی از امور اجتماعی تأکید دارد و بر همین اساس، بهتر است رویکردهای مذهبی را از مسائل سیاسی دور نگه داریم (Michele, 1997).

روه دوم از فمینیست‌ها، یعنی نوگرایان دینی، به دنبال برداشت جدیدی از دین هستند که می‌تواند با فرهنگ معاصر همخوانی بیشتری داشته باشد. این قرائت از دین، عرصه اجتماعی را جایگاه عملکرد عقل و امری عرفی می‌داند. بنابراین، پسوند اسلامی در مورد این گروه به این معنا نیست که تمامی آرمان‌ها و راهکارهای آن‌ها از اسلام گرفته شده‌اند؛ بلکه آن‌ها تلاش می‌کنند راهکارهای خود را با

زبانی نسبتاً دینی ارائه دهند، به جای آنکه دین را پالاینده‌ای برای اندیشه بشری تلقی کنند. از آثار و نظرات پیشروان این نظریه می‌توان دریافت که در پی بازتعریف آموزه‌ها و احکام دینی هستند و آماده‌اند تا تغییرات گسترده‌ای در این احکام ایجاد کنند. برخی از این تغییر دیدگاه‌ها عبارتند از

۱- در مفهوم عدالت، آن‌ها به عدالت عرفی علاقه‌مندند، نه عدالت محض عقلی. در اصول اعتقادات شیعه، عدالت نقشی مرکزی دارد و بر تمامی جوانب دین، چه در تکوین و چه در تشریع، حاکم است. عدالت از منظر اسلامی امری عقلانی است و به گذر زمان و مکان وابسته نیست زیرا عقل بدون نیاز به شرع به شناخت نیکویی آن می‌رسد. اما در مقابل، عدالت عرفی مفهومی است که توسط جامعه علمی زمان معین به تایید می‌رسد، حتی اگر در زمان‌های دیگر پذیرفته نشده باشد. بنابراین عدالت عرفی قابل تغییر است. همین نکته نشان می‌دهد که رغم اینکه عدالت از نظر روشنفکران و فمینیست‌های اسلامی از اهداف دین است؛ اما ذاتاً تغییرپذیر است و با این برداشت می‌توان بسیاری از احکام زنان را که در حال حاضر عادلانه به نظر نمی‌رسند، لغو اعلام کرد. با این حال، آیا چنین برداشتی از عدالت به معنی این نیست که آموزه‌های دینی تحت تاثیر ایدئولوژی‌های غربی مانند اومانیسم، سکولاریسم، فردگرایی و نسبیت‌گرایی قرار می‌گیرند؟ علاوه بر این، منبع اعتبار عدالت عرفی چیست و چگونه می‌توان آن را با مبانی دین مرتبط دانست؟

۲- در بحث تساوی، برخی این مفهوم را دقیقاً به معنای شباهت در نظر می‌گیرند و به سمت حذف مرزهای جنسیتی پیش می‌روند. تعدادی از فمینیست‌های مسلمان تأکید دارند که تفاوت‌های ذاتی میان زن و مرد نباید به تفاوت‌های قانونی و حقوقی بین آن‌ها منجر شود. نگاه به شباهت در قوانین حقوقی مانند ارث، دیه، قصاص، سرپرستی خانواده و

مسائل دیگر نتیجه این دیدگاه است. البته این تفسیر از تساوی با آموزه‌های روشن دینی مغایرت دارد. ۳- در دین بر برپایی قسط و عدل تأکید شده است. زن مانند مرد دارای توانایی بهره‌مندی از کمالات انسانی است؛ اما خداوند بر مبنای حکمت خود برای تنظیم امور اجتماعی تفاوتی بین زن و مرد قرار داده و انتظاراتی متفاوتی نیز از هر دو دارد. این تفاوت‌ها عادلانه بوده و در راستای تعالی هر دو جنس قرار دارد. در مورد آزادی، که بیشتر فمینیست‌های اسلامی تندرو بر آن اصرار می‌ورزند، مسأله حجاب مورد نظر است؛ همان‌طور که نیره توحیدی حجاب را ابزاری برای سیاست‌های جنسی و محدودیت‌های بازدارنده می‌داند، اما در عین حال سیاست جبری کشف حجاب رضاخانی را نیز نمی‌پذیرد. این تفسیر نیز مبنای دینی ندارد. تجربه تاریخی ملت ایران نشان داده که کشف حجاب به نگاه ابزاری به زن و محدود کردن هر دو جنس منجر می‌شود. این وضعیت باعث می‌شود زنان از تأثیرگذاری مثبت اجتماعی و مردان از توجه به خلاقیت‌ها و هدایتگری زنان باز بمانند (Nabayi, 2016 & Jalali Kondari).

۴- در مورد خانواده، فمینیست‌های اسلامی با دیدگاهی متفاوت از فمینیست‌های غربی به این نهاد می‌نگرند. در حالی که فمینیست‌های غربی خانواده و مادری را ساخته نظام مردسالاری و وسیله‌ای برای تحکیم اقتدار مردان می‌دانند، فمینیست‌های اسلامی بر اهمیت حفظ بنیان خانواده تأکید دارند و به نقش زن به عنوان مادر و همسر توجه می‌کنند. آنان گاهی از دیدگاه‌های لیبرالیستی انتقاد می‌کنند چرا که معتقدند این دیدگاه‌ها مصالح جامعه و خانواده را فدای اعتقاد به فردگرایی افراطی می‌کنند. فمینیست‌های اسلامی همچنین مخالفت خود را با همجنس‌گرایی، که آن را گرایشی افراطی می‌دانند، اعلام

کرده‌اند. به نظر آنان، نهادی مانند خانواده و مادری در ذات خود مشکلی ندارد، اما از خانواده سنتی که بر پایه سلسله مراتب و سرپرستی مرد شکل گرفته و ارزش‌های جامعه سنتی را حمل می‌کند، انتقاد دارند و خواستار خانواده‌ای بر پایه برابری نقش‌ها و نفی سرپرستی مرد هستند. با این وجود، با وجود دفاع نظری از خانواده، زمانی که به مرحله عمل می‌رسد، گاه راهبردهایی ارائه می‌دهند که ممکن است به تزلزل خانواده منجر شود. بنابراین، واضح‌تر کردن تعریف خود از خانواده ضروری به نظر می‌رسد تا بتوان آن را بهتر ارزیابی کرد. استقلال اقتصادی و اشتغال از مهم‌ترین شعارهای فمینیست‌ها است که فمینیست‌های اسلامی نیز بر آن تأکید دارند. به اعتقاد آنان، این راهبرد باعث افزایش خودباوری زنان، کاهش نگرانی آن‌ها از آینده، و آمادگی آن‌ها برای مقابله با تعديات احتمالی همسر می‌شود. اما آیا حقیقتاً تأکید بر اشتغال زنان به تقویت نظام خانواده کمک کرده است؟

برای پاسخ به این سؤال به جهت اهمیت فوق‌العاده خانواده در نظام اجتماعی و آموزه‌های دینی، بهتر است تأثیر مدرنیزاسیون بر خانواده را به تفصیل بررسی کنیم. باشد که مروجان ایده کم رنگ کردن بنیاد خانواده، بازنگری جدی‌تری به ایده و افکار خویش داشته باشند.

۵. اثرات مدرن شدن جامعه بر دیدگاه‌های فمینیستی خانواده‌ها

آثار تغییرات در زندگی بشر ابتدا در خانواده نمایان می‌شود، زیرا زندگی از خانواده آغاز می‌شود و سپس توسعه و تنوع می‌یابد. در شرایط متعادل، خانواده هویت و اصالت خود را حفظ می‌کند؛ اما با تغییر شرایط، معنای خود را از دست می‌دهد و با بحران پوچی مواجه می‌شود. نقطه بحرانی خانواده در دنیای امروز، از دست دادن ارزش‌های ذاتی آن است. در جوامع غیرصنعتی، خانواده چندین مسئولیت بر عهده داشت، مثل مراقبت و تربیت فرزندان، تهیه غذا،

کارهای خانه و نگهداری از سالمندان، که عمدتاً به عهده زنان بود. با صنعتی شدن و تفکیک وظایف، بسیاری از این مسئولیت‌ها به نهادهای صنعتی، خدماتی، بهداشتی و آموزشی واگذار شد که جدا از خانواده عمل می‌کنند. اعضای خانواده اکنون غذاهای آماده را از فروشگاه‌ها تهیه کرده و سریعاً با تجهیزات برقی آماده می‌خورند. گفتگوهای پس از شام به سرگرمی‌هایی مانند بازی‌ها، موسیقی و تماشای برنامه‌های تلویزیونی و ویدیویی تبدیل شده است. سالمندان نیز بیشتر عمر خود را در خانه‌های سالمندان سپری می‌کنند و از خانواده جدا می‌شوند، که این منجر به کاهش حمایت‌های جمعی می‌گردد. به این ترتیب، حمایت‌های روانی و انسانی برای اعضای خانواده به مؤسسات روانکاو و درمانی واگذار شده است که با دریافت هزینه به حل مشکلات روانی و اجتماعی افراد می‌پردازند (Behdarvand, 2008).

با بحرانی شدن وضعیت خانواده در جهان صنعتی مدرن، زنان بیشترین ضربه را متحمل می‌شوند؛ چرا که حتی در خانواده‌هایی که جایگاه بالایی نداشتند، نقش مادری آن‌ها اهمیت زیادی داشت. اما با تضعیف نقش خانواده در دنیای امروزی، این نقش از زنان گرفته شده است. حال باید پرسید که در مواجهه با تغییرات جدید، چه نقشی به زنان داده شده که با نقش مادری برابری کند؟ سرمایه‌داری جدید به زنان صرفاً به عنوان جزء چرخه پیشرفت و تداوم صنعت نگاه می‌کند و نه از منظر جنسیتی. در این مسیر، هر کدام از زن یا مرد که عملکرد بهتری داشته باشند، محبوب‌تر خواهند بود. برخی از جنبش‌های فمینیستی واکنش به همان دیدگاه‌های بهره‌بردارانه سرمایه‌داران نسبت به زنان در جوامع غربی بوده‌اند. بنابراین، بهتر نیست بپنداریم که شرایط اجتماعی زنان در جامعه صنعتی امروز بهبود یافته است. یکی از اندیشمندان غربی اظهارنظر کرده است: "قبلاً زنان با رفتارهای ناپسند و حتی شکنجه مواجه می‌شدند، اما معتقدم وضعیت آن‌ها هیچ‌گاه به اندازه امروز که در خانه فرمانروا و در محیط کاری رقیب مردان هستند، اندوه‌بار نبوده است." در نظام سرمایه‌داری جدید، دلایل اشتغال زنان بیرون از خانه دو مورد است: اول، حفظ

ماهیت مصرفی خانواده‌های هسته‌ای و دوم اینکه حضور زنان در بازار کار به صرفه‌تر و بی‌دغدغه‌تر است؛ چرا که بسیاری از آن‌ها برای حفظ شغل خود حاضر به پذیرفتن دستمزدهای پایین‌تر نسبت به مردان هستند (Moshirzadeh, 2009).

در اوایل صنعتی شدن، تعارض‌های شدیدی میان کارگران به‌خصوص کارگران مرد و زن شکل گرفت. زنان برای باقی ماندن در محیط کار، تمایل داشتند دستمزدهایی کمتر از مردان بپذیرند. نگاه سرمایه‌داری جدید به زنان از این جهت نیست که آن‌ها زن هستند، همان‌طور که به مردان هم نگاه خاصی ندارد. در این نظام، جنبه‌های جنسیتی کنار گذاشته می‌شوند و پیشرفت و تداوم چرخه صنعت اهمیت دارد. هرکسی که بتواند نقش مؤثرتری ایفا کند، محبوب‌تر خواهد بود. در حقیقت، آنچه در جامعه صنعتی مشاهده می‌شود مجموعه‌ای از نقش‌ها مانند مهندس، تکنسین، مدیر، نقاش، هنرپیشه، فروشنده و کارگر است، نه صرفاً مرد یا زن. مسائل مربوط به زنان تنها زمانی اهمیت پیدا می‌کند که چرخه صنعت با بحران مواجه شود (Garrett, 2001).

خشونت در محیط‌های کاری یکی از متداول‌ترین انواع خشونت در جوامع صنعتی پیشرفته است و زنان بیشترین آسیب‌دیدگان آن محسوب می‌شوند. آن‌ها با چالش‌هایی نظیر تجاوز جنسی، ضرب و شتم، تهدید، ارباب، آزارهای فیزیکی و روانی و توهین‌ها مواجه می‌گردند. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در دنیای کنونی، مشکلات زنان فراتر از محدودیت‌های شغلی و تبعیض در دستمزدها بوده و شامل سوءاستفاده جنسی در محیط کار نیز می‌شود. علاوه بر این، تجارت فحشا به عنوان یکی از ناپاک‌ترین و ظالمانه‌ترین اشکال خشونت قابل انکار نیست، جایی که یک انسان به اجبار از کرامت و شرافت خود محروم شده و برای ارضای تمایلات نامشروع دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد (Hamm, 2003).

نباید فراموش کرد که حضور زنان در محیط‌های بیرون از خانه، با همراهی شعار آزادی و نیاز صاحبان کارخانه به نیروی کار آنان، و نیز حمایت‌های نظری پرزرق و برق، تنش‌هایی آشکار را میان زنان

و مردان ایجاد کرده که حتی به عمق خانواده‌ها نیز نفوذ کرده است. در سایه این آزادی و برابری حقوق و حمایت‌ها، زنان بدون در نظر گرفتن مسئولیت‌های خانوادگی، شانه به شانه مردان در کارخانه‌ها کار کرده و بخش زیادی از زندگی خود را در آنجا صرف کرده‌اند؛ اما در حقیقت آنچه که نصیب آنان شد، از دست دادن کرامت انسانی بود. در کارخانه‌ها ارزش زنان به بردگی ماشین و صاحبان آن تقلیل یافت و جایگزینی برای کرامت انسانی به شمار رفت. آنان از تولیدات دستی و خلاقیت‌های هنری محروم شدند و ارزشی متفاوت و نازل به دست آوردند. شغل و درآمدهای کم جای ارزش‌های معنوی را گرفتند. زنانی که پیش از ظهور کارخانه‌ها، مرکز و ستون خانواده بودند و خود را منبع تأمین نیازهای معنوی خانواده می‌دانستند، اکنون خود را در بازار کار غرق دیده و از چشمه مهر و محبت تبدیل به افرادی بی‌احساس و خسته شده‌اند. خالی از مهر مادری شده، با همسران و فرزندان‌شان بیگانه گشته، به جای تکیه بر همسرانشان به کارخانه‌ها وابسته شدند و نداشتن فرزند را فرصتی بزرگ و گامی اساسی برای آزادی کامل خود قلمداد کردند (Basili, 2006).

۵- برابری حقوقی زن و مرد از دغدغه‌های اصلی فمینیست‌های اسلامی در مسائل حقوقی به شمار می‌رود. آن‌ها به دنبال دستیابی به نظام حقوقی برابری در زمینه‌هایی مانند قضاوت، شهادت، ارث، دیه، ازدواج، طلاق و سرپرستی خانواده‌ها هستند و برای رسیدن به این آرمان‌ها تلاش‌های قابل توجهی کرده‌اند. کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان که بر اساس مفهوم تشابه بنا شده، حمایت جدی آنان را به همراه دارد. نگاه انتقادی آن‌ها به قوانین مدنی و مجازات نیز بر پایه همین مفهوم شکل گرفته است. در سال‌های اخیر، اقداماتی نیز در زمینه اصلاح قوانین و مقررات داخلی انجام شده است.

فمینیست‌های اسلامی بر روشهای حقوقی برای استیفای حقوق زنان تاکید می‌کنند و اصلاحات مورد نظر آنان بویژه در محور روابط

خانوادگی بیشتر رنگ و بوی حقوقی دارد. آموزش حقوق به زنان از ابتدایی ترین پیشنهادهاى آنان به منظور آشنایی زنان با حقوق خود و استیفای آن، بویژه در خانواده است؛ اما استیفای حقوق از طریق آموزش حقوق زنان تا چه حد مؤثر بوده است؟ مگر نه این که این آموزش زمینه تقابل را فراهم آورده و آشنا شدن زنان با حقوق خود، موجب بالا رفتن معنادار آمار طلاق، خشونت خانگی و اختلافات شده است که خود نشان دهنده آن است که در ارتقای وضعیت چندان موفق نبوده ایم؛ در نتیجه باید به شیوه‌ای دست یابیم که ضمن استیفای حقوق احتمالی زنان آرامش خانوادگی زن و شوهر و فرزندان خدشه دار نشود (Basili, 2006).

۶- در زمینه مشارکت اجتماعی، نگاه برخی جنبش‌های فمینیستی به زنان اغلب به سمت تغییر نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای و جایگزینی آن‌ها با نقش‌هایی در خارج از محیط خانگی، مانند رانندگی کامیون یا فروشدگی، متمایل است. این دید می‌خواهد زنان را تشویق کند تا خانه را ترک کرده و برای تحقق جایگاه اجتماعی تلاش کنند. با این حال، حضور زنان در جامعه با اولویت قرار دادن خانواده و حفظ روابط خانوادگی، همراه با احترام و امنیت در فعالیت‌هایی که با طبیعت زنانه منطبق باشد، می‌تواند فوایدی داشته باشد. اما برای برخی فمینیست‌ها، ایده آل این است که زنان مرزهای جنسیتی را در هم بشکنند و از نظر شغلی و مدیریتی به برابری برسند. واضح است که در این میان، مسائلی مانند چگونگی روابط زن و مرد در جامعه و محیط کار و امنیت اخلاقی به دغدغه‌های اصلی تبدیل نمی‌شود. بحث اصلی این است که برخی می‌خواهند زنان در تمامی جنبه‌های حقوقی، اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی به صورت مشابه و بدون مرزهای جنسیتی تعریف شوند، تا زنان به آزادی کامل برای انتخاب زندگی خود دست پیدا کنند. از دیدگاه ما، چنین آرمان‌هایی نه صحیح است و نه عملی؛ چرا که بر اساس

معیارهای عقلانی و شرعی پایدار نیستند، و هر آنچه بر این معیارها استوار نباشد، نمی‌تواند منجر به سعادت شود. الگوهای مشابه‌سازی نیز دست‌یافتنی نیستند زیرا خداوند با حکمت خود تفاوت‌هایی بین زن و مرد قرار داده و انتظارات متفاوتی دارد. اجرای الگوهای برابری در برخی کشورها، نتایجی مانند افزایش نرخ طلاق، روابط خارج از ازدواج، خانواده‌های تک‌والدی، زندگی فردی، و خشونت خانوادگی را به همراه داشته است (Javadi, 1999).

نتیجه‌گیری

فمینیسم اسلامی یک جریان فمینیستی است که به دنبال دستیابی به برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی در چارچوب اسلامی است. این جریان به دنبال تطبیق فمینیسم با ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی است و سعی دارد با استفاده از منابع دینی مانند قرآن و حدیث، حقوق زنان را تأیید کند.

برخی منتقدان فمینیسم غربی معتقدند که این جریان به دنبال تغییر ساختارهای اجتماعی و خانواده است که می‌تواند منجر به تضعیف ساختارهای اجتماعی و خانواده شود. همچنین، فمینیسم غربی به دنبال برابری کامل بدون توجه به تفاوت‌های جسمی و روحی زن و مرد است که می‌تواند منجر به نتایج منفی در جامعه شود. برخی منتقدان فمینیسم اسلامی معتقدند که این جریان به دنبال تطبیق فمینیسم با ارزش‌های اسلامی است که می‌تواند منجر به نادیده گرفتن برخی از حقوق زنان شود. همچنین، فمینیسم اسلامی به دنبال حفظ ساختارهای اجتماعی و خانواده است که می‌تواند منجر به محدودیت‌هایی برای زنان شود.

در نتیجه فمینیسم اسلامی و فمینیسم غربی هر دو به دنبال دستیابی به برابری جنسیتی و بهبود وضعیت زنان هستند، اما در چارچوب نظری و نگرش به برخی مسائل مانند خانواده و حقوق جنسیتی تفاوت‌های قابل توجهی دارند. این تضادها و تشابه‌ها نشان‌دهنده تنوع و

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

پیچیدگی جنبش‌های فمینیستی و نیاز به اتخاذ رویکردی می‌باشد که

اصول مشخص باشند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

EXTENDED ABSTRACT

The intersection of feminism and Islamic thought presents a rich and complex field of inquiry, particularly in addressing gender equality and women's rights. The present study delves into the contradictions and convergences between the feminist movement and Islamic perspectives on gender justice. Using an analytical-descriptive method based on library research, the article examines theoretical frameworks, cultural contexts, and the socio-political implications of these two paradigms. By analyzing their differences and commonalities, this research sheds light on the broader implications of gender discourses in Islamic societies, with a particular focus on Iran.

Feminism, as both a social movement and a philosophical framework, aims to enhance women's status and establish gender parity. In Western contexts, feminist ideologies are grounded in liberal and socialist philosophies that emphasize individual autonomy, freedom, and structural reforms. In contrast, Islamic feminism derives its principles from religious sources, including the Quran and Hadith, emphasizing the centrality of family and the complementary roles of men and women. These diverging theoretical frameworks lead to both convergence and conflict. For instance, both movements advocate for gender equality and social justice, yet they diverge on issues like family structure and gender roles. Western feminism often seeks to redefine or dismantle traditional family models to empower women as independent individuals. On the other hand, Islamic feminism stresses the preservation of family cohesion and the enhancement of women's roles within familial and

societal contexts (Helvaei Niyasar & Nasehi, 2016).

The study identifies three dominant strands of feminism in Iran: radical feminism, liberal feminism, and Islamic feminism. Radical feminism, influenced by its Western counterpart, challenges male-dominated structures and seeks to redefine women's roles in every sphere of life. Liberal feminism emphasizes individual rights, freedom, and rationality, often aligning with modernist and humanist values. Islamic feminism, however, represents a hybrid approach, attempting to reconcile feminist aspirations with Islamic values. This strand argues that the principles of gender justice and equality are inherent in Islam but have been obscured by patriarchal interpretations and cultural practices (Mirkhani, 2018). Notably, Islamic feminism critiques Western feminism for its perceived disregard for family values and cultural specificities, while simultaneously challenging traditional Islamic frameworks that restrict women's rights.

One of the central themes explored in the article is the theoretical and practical implications of gender justice. Western feminist theories often equate justice with equality, advocating for identical rights and opportunities for men and women. In contrast, Islamic feminism adopts a more nuanced approach, recognizing inherent differences between genders while striving for equitable outcomes. This perspective is rooted in the Quranic principle of complementary roles, where men and women are seen as equal in spiritual essence but different in their societal functions. For example, while Western feminism might view the concept of male guardianship in the family as inherently oppressive, Islamic feminism interprets it as a responsibility

rather than a privilege, aimed at ensuring the welfare of all family members (Motahhari, 1974). The article also addresses the methodological challenges and philosophical tensions within these movements. Western feminist theories, heavily influenced by postmodernism, often reject universal truths in favor of relativism, emphasizing the contextual and constructed nature of gender roles (Beauvoir, 2000). Islamic feminism, however, operates within a framework of divine revelation, seeking to reinterpret religious texts in ways that align with contemporary understandings of justice and equality. This divergence in epistemological foundations poses significant challenges for dialogue and collaboration between the two paradigms. Moreover, the internal diversity within each movement complicates efforts to identify common ground. For instance, while some Islamic feminists advocate for reinterpretation of religious texts to challenge patriarchal norms, others reject the label "feminism" altogether, viewing it as a Western construct incompatible with Islamic values (Khamenei, 2022).

The study critiques the limitations and contradictions within both feminist and Islamic frameworks. It argues that Western feminism's emphasis on individualism and autonomy often overlooks the relational and communal dimensions of human existence, which are central to Islamic thought. Conversely, traditional Islamic interpretations sometimes fail to address the lived realities of women in contemporary societies, perpetuating gender-based inequalities under the guise of religious authenticity. The article calls for a more integrated approach that combines the strengths of both paradigms while addressing their respective shortcomings. Such an approach would involve a critical engagement with religious texts, informed by feminist insights, to develop a context-sensitive and culturally relevant framework for gender justice (Karami & Mahboobi Shariatpanahi, 2013).

In conclusion, the article underscores the importance of dialogue and mutual learning between feminist and Islamic perspectives. It

highlights the potential for a synergistic approach that leverages the strengths of both frameworks to address shared goals of gender equality and social justice. By acknowledging and respecting cultural and religious differences, such an approach can foster a more inclusive and equitable discourse on women's rights. Ultimately, the study emphasizes that achieving gender justice requires not only theoretical clarity but also practical strategies that are responsive to the diverse contexts and challenges faced by women in different societies.

References

- Abbott, P., & Wallace, C. (2001). *Sociology of Women*. Ney Publications.
- Abi, A., & Zinsser, J. (1996). Defending Equality: Legal and Political Contradictions of Women's Movements in Europe. *Healthy Society*, 6(30).
- Aghdaei, N. (2017). *A Study of Islamic Feminism and Its Approach to the Family System*. Nazari.
- Basili, C. (2006). *What is Feminism?* Roshangaran and Women's Studies.
- Beauvoir, S. d. (2000). *The Second Sex*. Tous Publications.
- Behdarvand, M. M. (2008). Islam and the Role of Women in the Family. *Payam-e-Zan Monthly*(201).
- Bostan, H. (2003). *Inequality and Sexual Oppression*. Seminary and University Research Institute.
- Garrett, S. (2001). *Sociology of Gender*. Digar Publications.
- Hamm, M. (2003). *The Dictionary of Feminist Theories*. Tose Publications.
- Helvaei Niyasar, M., & Nasehi, M. (2016). A History of Feminism and the Comparison of Family Functions from the Perspective of Islam and Feminism. Proceedings of the 4th International Conference on Research in Science and Technology.
- Jagger, A. (1999). *Four Conceptions of Feminism*. Al-Hoda International Publications.
- Javadi Amoli, A. (1999). *Woman in the Mirror of Divine Glory and Beauty*. Esra Publications.
- Karami, M. T., & Mahboobi Shariatpanahi, N. (2013). Islamic Feminism: Concepts and Possibilities. *Women's strategic studies*(59).
- Khamenei, S. M. (2022). *The Philosophy of Being a Woman*. Sadra Islamic Philosophy Foundation.

- Leggett, M. (2019). *Women in Their Times: A History of Feminism in the West*. Ney.
- Mehrizi, M. (2003). *The Personality and Rights of Women in Islam*. Scientific and Cultural Publications.
- Michaut, R. (2022). *A Study in Feminist Philosophy*. Sales Publications.
- Michele, A. (1997). *The Fight Against Gender Discrimination*. Negah Publications.
- Mill, J. S. (2000). *The Subjection of Women*. Hermes.
- Mirkhani, E. (2018). Revival of Religious Thought; Demands of Muslim Women and the Rise of Islamic Feminism and Fundamental Ijtihad. *Women's strategic studies*(80).
- Moshirzadeh, H. (2009). *From Movement to Social Theory: Two Centuries of Feminism*. Shirazeh Research and Publication.
- Motahhari, M. (1974). *The System of Women's Rights in Islam*. Islamic Culture Publication Bureau.
- Nabayi, S., & Jalali Kondari, S. (2016). An Analysis of the Entry 'Women and the Quran' in the Encyclopedia of the Quran. *Research in Quranic Sciences and Hadith*(30), 93-118.
- Sarraf, S. (2012). Women's Employment from the Perspective of the Quran and Sunnah. *Payam-e-Zan Monthly*.
- Schilt, W., & Lee, N. (2009). *Girls Turn to Modesty*. Maaref.
- Zibainejad, M. R. (2003). *Feminism and Feminist Knowledge*. Office for Women's Studies and Research.